

## بررسی سبک زندگی فرزند پروری والدین با هوش هیجانی و پرخاشگری در کودکان و نوجوانان

فاطمه مهدوی دامغانی<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> گروه مدیریت آموزشی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

### چکیده

هدف اصلی تحقیق حاضر بررسی سبک زندگی فرزند پروری والدین با هوش هیجانی و پرخاشگری در کودکان و نوجوانان می باشد. هوش هیجانی و ارتباط آن با سبک فرزندپروری موضوعی مهم در روانشناسی رشد است و این تعاملات نقش کلیدی در مهارت های عاطفی دارد. پرخاشگری تجربه ای فراگیر برای تمام کودکان و نوجوانان شناخته شده است که می تواند ناشی از متغیرهای شخصی، خانوادگی، مدرسه و محیط های گسترده باشد. در این مسیر نقش خانواده و اطرافیان بسیار مهم است. روش های ضبط و جمع آوری این مقاله توصیفی است و روش گرد آوری مطالب به شیوه کتابخانه ای و با مراجعه به کتاب ها، مقالات، پایگاه های اینترنتی و منابع الکترونیکی صورت گرفته است. نتایج به دست آمده از این تحقیق بر پایه فرضیات نشان می دهد که نقش سبک زندگی والدین در با هوش هیجانی و پرخاشگری در کودکان و نوجوانان مثبت است. بر این اساس مشخص گردید که سبک مقتدرانه موجب افزایش هوش هیجانی و کاهش پرخاشگری می شود.

**واژه های کلیدی:** سبک زندگی فرزند پروری، سبک مستبدانه، سبک مقتدرانه، سبک سهل گیرانه، والدین، هوش هیجانی، پرخاشگری، نوجوانان

## مقدمه

دوران نوجوانی یکی از مهم‌ترین مراحل زندگی انسان به شمار می‌رود که فرصت مناسبی برای بازسازی و توسعه‌ی ابعاد روانی-اجتماعی فرد فراهم می‌سازد. در این دوره، شکل‌گیری اهداف فردی، ارزش‌ها و باورها تحت تأثیر عوامل گوناگون اجتماعی، از جمله خانواده، مدرسه و گروه‌های همسالان، اتفاق می‌افتد. نقش خانواده، به‌ویژه والدین، در جهت‌دهی نوجوانان به سوی رشد و پیشرفت غیرقابل انکار است (هیل، ۱۹۸۳). رفتارهای مراقبتی والدین می‌تواند بستر ساز تحول مثبت در فرزندان شود (آدامز، دیک، بنیون، ۱۹۹۰). بر اساس دیدگاه بامریند (۱۹۶۸)، «سبک‌های فرزندپروری» تأثیر چشمگیری بر رشد جنبه‌های مختلف نوجوان دارند. والدینی که از سبک مستبدانه پیروی می‌کنند، معمولاً رفتارهایی سخت‌گیرانه و تنبیهی دارند و با اعمال محدودیت‌های شدید، سعی در کنترل فرزندان خود دارند. در مقابل، سبک سهل‌گیرانه با پذیرش بالا ولی بدون ساختار مشخص همراه است، به‌گونه‌ای که والدین در این سبک، انتظارات و درخواست‌های چندانی از فرزندان ندارند. در این میان، والدین مقتدر با ترکیبی از مهارت، پذیرش و انعطاف‌پذیری، در عین حال که نوجوان را آزاد می‌گذارند، قواعدی را نیز با منطق و دلیل به او آموزش می‌دهند؛ سبکی که سبب نظم رفتاری در فرزندان می‌شود. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که سبک فرزندپروری مقتدرانه نسبت به سبک‌های دیگر (سهل‌گیر و مستبدانه) پیامدهای روان‌شناختی مثبت‌تری برای نوجوان به همراه دارد (اشتبرگ، ۲۰۰۱). جایگاه خانواده به عنوان نخستین نهاد اجتماعی و مهم‌ترین عامل مؤثر بر رفتارهای فرزندان، بر کسی پوشیده نیست. تعامل والدین و فرزندان از موضوعاتی است که همواره مورد توجه اندیشمندان تعلیم و تربیت قرار گرفته است. خانواده اولین فضایی است که ارتباط کودک با دنیای بیرون را برقرار می‌سازد. سبک‌های فرزندپروری، که مجموعه‌ای از رفتارها و شیوه‌های تعامل میان والد و فرزند را در موقعیت‌های مختلف شامل می‌شود، نقش کلیدی در ایجاد یک جو تعاملی مؤثر ایفا می‌کنند. این سبک‌ها از عوامل مهم و تعیین‌کننده در رشد روانی کودک محسوب می‌شوند (رضایی و خداخواه، ۱۳۸۸). پژوهش‌های متعددی به بررسی رابطه‌ی بین هوش هیجانی و سایر سازه‌های روان‌شناختی پرداخته‌اند؛ از جمله سبک‌های دلبستگی (بکندام، ۲۰۰۱؛ بشارت، ۱۳۸۴)، عوامل پنج‌گانه شخصیت (شفیعی تبار و همکاران، ۱۳۸۷؛ پترایدز و همکاران، ۲۰۱۰)، ویژگی‌های شخصیتی (وندروزی و همکاران، ۲۰۰۲؛ فیلی و نادى، ۱۳۹۰)، رضایت از زندگی (فنگ و همکاران، ۲۰۱۲) و عوامل خانوادگی (آلگره، ۲۰۱۱؛ آزدی و تهرانی، ۱۳۸۹) از جمله مواردی هستند که در پژوهش‌ها مورد توجه قرار گرفته‌اند. همان‌طور که در عوامل پنج‌گانه به نقش خانواده اشاره شده، سبک‌های فرزندپروری والدین می‌توانند به عنوان منبع مهمی در شکل‌گیری هوش هیجانی مطرح باشند. در این زمینه، آلگره (۲۰۱۱) نشان داد که بین ابعاد مختلف شیوه‌های فرزندپروری والدین و هوش هیجانی فرزندان رابطه‌ای قابل توجه وجود دارد. هیجان‌ها ردپای خود را به طور مستقیم و غیرمستقیم در تمامی لحظات زندگی انسان‌ها باقی می‌گذارند. در گذشته، هیجان‌ها اغلب به عنوان عوامل منفی و مخرب شناخته می‌شدند، اما پژوهش‌های روان‌شناختی از میانه قرن بیستم، به‌ویژه پس از دهه ۱۹۸۰، تحولات چشمگیری را در این دیدگاه به وجود آوردند و هیجان‌ها را به عنوان عوامل مؤثر و تعیین‌کننده در رفتار سازشی، تعاملات اجتماعی، شناخت خود و دیگران و مهارت‌های اجتماعی معرفی کردند (محسنی، ۱۳۸۳). قلدری و پرخاشگری به عنوان تجربیاتی رایج در بین کودکان و نوجوانان شناخته می‌شوند که ممکن است ناشی از عوامل فردی، خانوادگی، مدرسه‌ای و محیط‌های وسیع‌تر باشند. در این میان، نقش خانواده و اطرافیان بسیار حیاتی و تأثیرگذار است (حاجی علیانی و نوری، ۱۴۰۰). خانواده نخستین و مهم‌ترین پایگاه اجتماعی است که در تربیت، اجتماعی شدن و آموزش فرزندان نقش برجسته‌ای دارد (گومز-اورتیز، دلری، کاساس و اورتگاریویز، ۲۰۱۴). شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد سبک‌های فرزندپروری به تحکیم خانواده در برابر قلدری و تجربیات آسیب‌دیدگی کمک می‌کنند (جنوریو، اینانو و استاورینیدس، ۲۰۱۷؛ فوسیانی، دیمیتروپولو، میچالیدس و ونپیتگیم، ۲۰۱۶). به طور کلی می‌توان گفت خانواده، نوع سبک فرزندپروری و دلبستگی شکل‌گرفته در کودک و نوجوان، بنیان و اساس رفتارهای آینده فرد را تعیین می‌کند. به عبارت دیگر، خانواده به عنوان مهم‌ترین نهاد اجتماعی کودک، نقش کلیدی در شکل‌گیری شخصیت و منش فرد دارد. در همین راستا، پژوهش حاضر به بررسی مطالعات مرتبط با ارتباط سبک‌های فرزندپروری و دلبستگی با بروز رفتارهای قلدرانه پرداخته است (حاجی علیانی و نوری، ۱۴۰۰).

## پیشینه تحقیق

خسروی و صادقی (۱۳۹۹)، در پژوهشی تحت عنوان رابطه سبک فرزندپروری والدین با هوش هیجانی و پرخاشگری دختران نوجوان دریافتند که سبک فرزندپروری والدین میتواند هم دارای نقش حمایتی باشد و هم دارای نقش غیرحمایتی که پیامد به کارگیری آن میتواند بر تحول و رشد کودک در زمینه هوش هیجانی و بروز پرخاشگری موثر باشد.

نصیرزاده (۱۴۰۱)، مطالعاتی تحت عنوان رابطه سبک های فرزندپروری با هوش هیجانی در دانش آموزان را مورد بررسی قرار داد. نتایج به دست آمده از این تحقیق بر پایه فرضیات نشان داد سبک فرزندپروری رابطه معنی داری با هوش هیجانی دانش آموزان دارد. از این رو میتوان با بهبود دادن سبک های فرزندپروری در جهت تقویت هوش هیجانی دانش آموزان گام های موثری جهت موفقیت آتی آنان برداشت.

پهلوانی، عباسی اسفجیر و دوستی (۱۳۹۶) در پژوهشی با عنوان نقش شیوه های فرزند پروری والدین بر هوش هیجانی و پرخاشگری نوجوانان به این نتیجه دست یافتند که بین شیوه های فرزندپروری مقتدرانه و هوش هیجانی نوجوانان رابطه مثبت معنی داری وجود داشت ولی بین شیوه های فرزندپروری مستبدانه و سهلگیرانه و هوش هیجانی نوجوان، رابطه منفی و معنی دار بود. همچنین شیوه های فرزندپروری مستبدانه و سهلگیرانه رابطه مثبت معنی داری با پرخاشگری نوجوانان داشتند. در صورتی که شیوه پروری مقتدرانه رابطه منفی معنی دار با پرخاشگری نوجوانان داشت. بنابراین می توان نتیجه گرفت که شیوه فرزندپروری مقتدرانه سبب افزایش هوش هیجانی نوجوانان و کاهش پرخاشگری آنها می شود.

امیری، خدابخشی کولایی و پیرانی (۱۳۹۵)، پژوهشی تحت عنوان تاثیر شیوه های فرزندپروری ادراک شده بر نگرش مذهبی و هوش هیجانی دانش آموزان دختر را مورد بررسی قرار دادند و یافته های نشان داد که فرزندپروری مقتدرانه منجر به هوش هیجانی و نگرش دینی بیشتر دانش آموزان می شود که مواجه با مشکلات زندگی و در مورد فرزند پروری سهلگیرانه برعکس است.

مامبرا و کوتیان (۲۰۲۲)، طی تحقیقی با عنوان مروری نظام مند در مورد نوجوان، هوش هیجانی و رفتار پرخاشگرانه ارتباط واضحی را بین توانایی های عاطفی و پرخاشگری نشان دادند. مطالعه به این نتیجه رسید که کسانی که هوش هیجانی بیشتری دارند پرخاشگری کمتری نیز دارند، در حالی که افرادی که دارای هوش هیجانی کمتری هستند، پرخاشگری بیشتری دارند. این رابطه در سراسر جهان صادق است. هم مداخلات کودک و هم مداخلات والدین ممکن است سلامت روان را افزایش دهد.

هی و ژانگ (۲۰۲۳)، تحقیقی با عنوان تاثیر سبک های فرزندپروری بر رفتارهای پرخاشگرانه نوجوانان در چین: مکانیسم هوش بین فردی و هوش درون فردی انجام دادند که نتایج آن نشان داد اگرچه سطوح پایین هوش درون فردی باعث افزایش رفتارهای پرخاشگرانه در نوجوانان می شود، تقاضای زیاد و پاسخگویی بالای والدین می تواند به طور قابل توجهی هوش درون فردی نوجوانان را بهبود بخشد. والدین می توانند با افزایش پاسخ های عاطفی و الزامات هنجاری رفتارهای قلدرانه نوجوانان را کاهش دهند.

امران شاه و همکاران (۲۰۲۳) مطالعاتی با عنوان نقش هوش هیجانی به عنوان میانجی بین سبک فرزندپروری و رفتار ضداجتماعی در بین جوانان در مالزی انجام دادند که نتایج آن به این شرح بود: این مطالعه بر اهمیت القای هوش هیجانی در جوانان و ارائه برنامه های مداخله توسعه پایدار اجتماعی مثبت با هدف کاهش رفتارهای ضداجتماعی در بین جوانان، به ویژه برای کسانی که والدین سهل گیری دارند، تاکید می کند.

## مبانی نظری

## تاریخچه شیوه های فرزندپروری

روش های تربیت کودک در طول تاریخ دستخوش تغییرات بسیاری شده اند. در سه دهه نخست قرن بیستم (۱۹۱۱ تا ۱۹۳۱)، سبک های فرزندپروری عمدتاً سخت گیرانه و خشک بودند. در آن دوران، متخصصان تعلیم و تربیت، کودک را همچون یک شیء می پنداشتند که می توان آن را با استفاده از روش های منظم و شرطی سازی، شکل داد. در این میان، احساسات و نیازهای

کودک یا والدین، شرایط اجتماعی، ویژگی‌های موقتی کودک و عوامل ژنتیکی چندان مورد توجه قرار نمی‌گرفت. به والدین توصیه می‌شد هنگام گریه کردن کودک، او را در آغوش نگیرند تا لوس نشود، وعده‌های غذایی را طبق برنامه مشخصی بدهند (حتی اگر کودک گرسنه نبود) و آموزش توالی رفتن را از همان سال اول زندگی آغاز کنند. این شیوه‌های خشک، تا حد زیادی تحت تأثیر مکتب رفتارگرایی قرار داشت و هدف اصلی آن، شکل دادن به عادات مطلوب و جلوگیری یا سرکوب عادات ناپسند بود (اتکینسون، رینا و همکاران، ۱۳۸۵).

### اهمیت شیوه‌های فرزندپروری

والدین نقش واسطه‌ای مهمی در انتقال ارزش‌ها و آرمان‌های فرهنگی به فرزندان خود دارند. هر جامعه‌ای بر اساس فرهنگ خود، نوع آموزش‌ها و رفتارهایی را که کودکان باید بیاموزند، مشخص می‌کند. از آنجا که خانواده نخستین نهاد اجتماعی کودک است، کودک ارزش‌ها، بایدها و نبایدها را ابتدا در خانواده و از والدین خود می‌آموزد. خانواده یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر رفتار انسان‌ها به شمار می‌آید. کودک در محیط خانواده با تجربیات گوناگون آشنا می‌شود و از همین محیط کوچک است که راه ارتباط با دنیای بیرون و نحوه تعامل با دیگران را یاد می‌گیرد. (احدی، حسن و بنی‌جمالی، شکوه‌السادات، ۱۳۸۱) بی‌تردید، هرگونه اختلال یا ضعف در ساختار خانواده، می‌تواند از همان دوران کودکی بر رشد کودک اثر منفی بگذارد. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که محیط‌های خانوادگی ناسالم، موجب بروز ناسازگاری و احساس ناامنی در کودکان می‌شوند؛ در حالی که محیط‌های آکنده از محبت، تفاهم و صمیمیت، کودکانی شاد، سازگار و با اعتماد به نفس پرورش می‌دهند. در سال‌های اخیر تحقیقات فراوانی درباره تأثیر عوامل خانوادگی بر رفتار و طرز فکر کودک انجام شده است. این مطالعات نشان می‌دهند که در میان عوامل گوناگونی که در شکل‌گیری شخصیت سالم کودکان و نوجوانان مؤثرند، روش‌های تربیتی والدین و نوع رابطه آنان با فرزندان، از مهم‌ترین عوامل محسوب می‌شوند. (نوابی‌نژاد، شکوه، ۱۳۸۷). تحقیقات نشان می‌دهد که درصد کودکان دچار اختلالات رفتاری و روانی در خانواده‌های آشفته، از هم پاشیده و پرتنش، بسیار بیشتر از خانواده‌های گرم و صمیمی است. خانواده نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری نگرش‌های اعتقادی و اجتماعی فرزندان نسبت به محیط اطراف خود دارد. به طور کلی، مراقبت‌های نادرست والدین، عدم رعایت مسائل بهداشتی، رژیم غذایی نامناسب، فقر فرهنگی و مالی، و تعارض در روش‌های تربیتی از جمله عوامل مهمی هستند که در ابتدای کودکی می‌توانند باعث بروز اختلالات روانی، عاطفی و رفتاری شوند. میزان بروز مشکلات و اختلالات رفتاری کودکان تا حد زیادی به نحوه تربیت و اصلاح والدین بستگی دارد. مهم‌تر آن که شدت این مشکلات زمانی افزایش می‌یابد که درمان کودک با روش‌های نادرست و ناشیانه بزرگسالان آغاز شود (کریمی، عبدالعظیم، ۱۳۷۸). والدینی که به فرزندانشان هر آنچه می‌خواهند را بی‌چون و چرا می‌دهند، معمولاً ناخودآگاه علاقه واقعی خود را به فرزندانشان نشان نمی‌دهند، بلکه تلاش می‌کنند با دادن پاداش و جایزه، کمبود محبت را جبران کنند. هر چه اطلاعات والدین درباره تغییرات جسمی، روانی و رشد طبیعی کودک، که نتیجه تعامل وراثت و محیط است، بیشتر باشد، موفقیت آنان در تربیت و راهنمایی فرزندانشان نیز بیشتر خواهد بود. این آگاهی به والدین کمک می‌کند تا مراحل رشد فرزند خود را بهتر درک کنند و الزامات هر مرحله را بشناسند. کودکانی که نسبت به خود و آینده‌شان امید ندارند، معمولاً در بزرگسالی افرادی خودمحور، سودجو، ناامید و ترسو خواهند شد. از جمله شیوه‌های رایج فرزندپروری می‌توان به شیوه‌های مقتدرانه، مستبدانه و سهل‌گیرانه اشاره کرد. (ماسن، پاول هنری و همکاران، ۱۳۸۴).

### شیوه فرزندپروری مقتدرانه

والدینی که این شیوه را به کار می‌گیرند، برای رفتار مستقل و منظم فرزندان خود احترام قائل‌اند. آن‌ها روابط گرم و صمیمی را تشویق می‌کنند و هنگام استفاده از اقتدار، مثلاً هنگام منع یا درخواست، دلیل منطقی برای فرزندشان بیان می‌کنند. این تلاش‌ها برای اثبات حقانیت اقتدار والدین بسیار اهمیت دارد، زیرا موجب می‌شود فرزندان به بلوغ شناختی و اجتماعی نزدیک شوند و برای پذیرش مسئولیت‌های آینده آماده شوند. اقتداری که بر پایه نگرانی منطقی و رفاه فرزند باشد، معمولاً از سوی

کودک پذیرفته می‌شود؛ اما اقتدار غیرمنطقی که تنها برای تسلط والد بر فرزند است، باعث احساس طردشدگی، خشم و حتی افسردگی در کودک می‌شود. (ماسن، پاول هنری و همکاران، ۱۳۸۴). در این شیوه، والدین رابطه‌ای گرم و دوستانه با فرزندان خود دارند، احساساتشان را نسبت به رفتارهای فرزندان بیان می‌کنند، آن‌ها را به بیان نظرات و مشکلات خود تشویق می‌کنند و با آن‌ها همدلی می‌نمایند. همچنین فرزندان را در تصمیم‌گیری‌ها دخالت داده و درباره پیامدهای رفتارشان توضیح می‌دهند. (مومنی و امیری، ۱۳۸۶).

### شیوه فرزندپروری مستبدانه

در مقابل، والدین مستبد برای دستورات خود دلیلی نمی‌آورند و انتظار دارند فرزندان بدون هیچ سوالی از آن‌ها اطاعت کنند. آن‌ها اهمیت زیادی به پیروی مطلق فرزندان می‌دهند، به گونه‌ای که فرزندان معمولاً تمایلی به پیروی ندارند. والدین مستبد اغلب از روش فشار و تنبیه برای کنترل رفتار فرزندان استفاده می‌کنند. بامریند (۱۹۹۱) در تحقیقات خود نشان داد که کودکان پیش‌دبستانی با والدین مستبد، مضطرب، گوشه‌گیر و ناراضی بوده و هنگام مواجهه با ناکامی در تعامل با همسالان، واکنش خشونت‌آمیز از خود نشان می‌دهند. (برک، ال. ای، ۱۳۸۵). در این شیوه، والدین تأکید زیادی بر اعمال قدرت و انضباط اجباری دارند و دستورات خود را بدون دلیل منطقی و با تحکم صادر می‌کنند. در صورت نافرمانی، از انتقاد، سرزنش و تنبیه استفاده می‌کنند. (محمدی، زهره و لطیفیان، مریم، ۱۳۸۷).

### شیوه فرزندپروری سهل‌گیرانه

در این سبک فرزندپروری، والدین نظارت و کنترل چندانی بر رفتار فرزندان خود ندارند و از آن‌ها انتظار رعایت قوانین و مقررات را ندارند. در مواجهه با خواسته‌های کودکان، معمولاً کوتاه می‌آیند و در نتیجه، فرزندان را به نوعی لوس و وابسته بار می‌آورند. والدینی که بیش از حد سهل‌گیر، بی‌تفاوت یا به طور افراطی مساوات‌طلب هستند، قادر نیستند حمایتی را که نوجوانان در این دوران نیاز دارند، به‌درستی ارائه دهند. برخی والدین اجازه می‌دهند فرزندان‌شان هر کاری بخواهند انجام دهند، چه از روی بی‌توجهی و نداشتن دغدغه نسبت به فرزند، و چه به دلیل برداشت نادرست از مسئولیت والد بودن. (ماسن، پاول هنری و همکاران، ۱۳۸۴).

### عوامل مؤثر بر شیوه‌های فرزندپروری

- بلسکی (۱۹۹۱) سه عامل اصلی و مرتبط را در شکل‌گیری سبک‌های فرزندپروری مؤثر می‌داند:
- ویژگی‌های کودک: شامل خلق‌وخو، جنسیت و ترتیب تولد کودک.
- خصوصیات والدین و خانواده: شامل ویژگی‌های شخصیتی والدین، سطح تحصیلات، وضعیت اقتصادی-اجتماعی خانواده و تعداد اعضای خانواده.
- عوامل فرهنگی و محیطی: که بر بستر رشد کودک و تعامل والدین با او اثر می‌گذارند. (محمدی و لطیفیان، ۱۳۸۷).

### دیدگاه شفر درباره شیوه‌های فرزندپروری

شفر رفتار والدین را در دو محور اصلی تقسیم‌بندی می‌کند: محور خودمختاری-کنترل و محور عشق-خصومت. در محور اول، رفتار والدین از استقلال کامل دادن به کودک تا اعمال کنترل شدید بر او متغیر است. در محور دوم، رفتارها از محبت و مراقبت زیاد تا خصومت و قطع ارتباط با کودک را دربر می‌گیرد. این دو محور در کنار هم، چهار ربع رفتاری را شکل می‌دهند:

- ربع اول (خودمختاری-عشق): والدین ضمن احترام به استقلال کودک، با عشق و حمایت از او همراهی می‌کنند.
- ربع دوم (کنترل-عشق): والدین کنترل زیادی اعمال می‌کنند اما در عین حال دلسوز و علاقه‌مند هستند.

• ربع سوم (کنترل-خصومت): والدین سخت‌گیر و خصمانه رفتار می‌کنند، رفتارهایی مثل تنبیه و طرد در این گروه قرار می‌گیرد.

• ربع چهارم (خودمختاری-خصومت): مشخصه این سبک، بی‌توجهی، طرد، کناره‌گیری و ناتوانی در برقراری ارتباط مؤثر با کودک است.

همچنین شفر اشاره می‌کند که والدین سخت‌گیر و پذیرا، می‌توانند حامی و بخشنده تلقی شوند، در حالی که والدینی که سخت‌گیر و طردکننده‌اند، رفتاری منفی‌یاف و متوقع دارند (Enten, R.S & Golan, M., ۲۰۰۹).

### دیدگاه گوردن درباره شیوه‌های فرزندپروری

گوردن والدین را بر اساس نحوه برخورد با فرزند به سه دسته تقسیم می‌کند:

- والدین برنده: این گروه در تعامل با کودک همواره به دنبال پیروزی هستند و به نیازهای او بی‌توجه‌اند. در تعارض‌های بین والد و کودک، همواره نظر والد تحمیل می‌شود. آن‌ها معتقدند باید از قدرت برای کنترل رفتار کودک استفاده کرد.

- والدین بازنده: این والدین در نقطه مقابل والدین برنده قرار دارند و آزادی بیش از حد به فرزندان خود می‌دهند.

- والدین مردد: این دسته از والدین گاه برنده و گاه بازنده‌اند. یک‌بار رفتار کودک را محدود می‌کنند و بار دیگر آزادی کامل می‌دهند. فرزندان این والدین اغلب دچار سردرگمی و اضطراب هستند، زیرا نمی‌دانند در برابر هر رفتارشان، چه واکنشی از والدین دریافت خواهند کرد (علیزاده، حمید، ۱۳۸۰).

### تعاریف هوش هیجانی

مارتینز هوش هیجانی را به عنوان «مجموعه‌ای از قابلیت‌ها، شایستگی‌ها و مهارت‌های غیرشناختی» تعریف می‌کند که بر توانایی فرد در مواجهه با خواسته‌ها و فشارهای محیطی تأثیرگذار است (آنگر، ۲۰۱۲). ایلونا جرابک نیز هوش هیجانی را به گونه‌ای مشابه درک می‌کند و آن را «خودآگاهی فرد نسبت به احساسات و نیازهای خود، توانایی شناسایی درست آنها و ترکیب این احساسات با نیازهای بلندمدت خود و دیگران» می‌داند (برنسون، ۲۰۲۱). مفهوم هوش هیجانی از نظریه‌های مختلف در حوزه رفتار، احساسات و ارتباطات برگرفته شده است. اصطلاح هوش هیجانی نخستین بار توسط پیتر سالووی و جان مایر مطرح شد و سپس توسط دانیل گولمن به شهرت رسید (مهتاوسینگ، ۲۰۲۱). بایرون استاک نیز هوش هیجانی را به عنوان ظرفیت ذاتی برای حس کردن، به‌کارگیری، انتقال، شناسایی، یادآوری، یادگیری، مقابله با، درک و بیان احساسات توصیف کرده است. در تعاریف دیگر، هوش هیجانی به عنوان توانایی فرد در تشخیص و درک احساسات خود و دیگران و به‌کارگیری این دانش برای مدیریت رفتارها و روابط معرفی شده است (تریپاتی، ۲۰۱۸). آلوتمن هوش هیجانی را اینگونه تعریف می‌کند: «توانایی آگاهی از عواطف و احساسات خود، درک و بیان واضح آنها و تنظیم این احساسات بر اساس درک عواطف دیگران، به‌گونه‌ای که فرد بتواند در روابط اجتماعی و عاطفی مثبت مشارکت داشته باشد و این ظرفیت باعث رشد ذهنی، عاطفی و حرفه‌ای وی شده و مهارت‌های زندگی مثبت را ارتقا دهد» (آلوتمن، ۲۰۱۸).

### تاریخچه هوش هیجانی

اصطلاح هوش هیجانی نخستین بار در پایان‌نامه دکترای منتشرنشده‌ای به نام «مطالعه احساسات: توسعه هوش هیجانی - خود یکپارچه‌سازی» توسط پژوهشگری آمریکایی مطرح شد. این پایان‌نامه به بررسی ارتباط بین ترس، درد و میل و نظریه‌هایی چون ساختار واقعیت و حل مسئله می‌پرداخت (براون، ۲۰۱۴). در سال ۱۹۸۷، کیت بیزلی برای اولین بار در مقاله‌ای در مجله منسا از اصطلاح «ضرب هوش هیجانی» استفاده کرد. گرچه برخی معتقدند این اصطلاح در پایان‌نامه فارغ‌التحصیلی روون بار-آن نیز به کار رفته بود (براون، ۲۰۱۴). مایر و سالوی در مدل خود، هوش هیجانی را در چهار شاخه شامل ادراک، شناسایی، ارزیابی و بیان احساسات، استفاده از احساسات برای تسهیل تفکر، درک و فهم احساسات و تنظیم و مدیریت بازتابی آنها، مطرح

کردند. در دهه ۱۹۹۰، دانیل گولمن، روانشناس و نویسنده نیویورک تایمز، پس از کسب اجازه از مایر و سالوی، مدل آنها را در کتاب خود با عنوان «هوش هیجانی» به کار برد. کتاب گولمن که در سال ۱۹۹۵ منتشر شد، نقطه عطفی در محبوبیت هوش هیجانی بود و چارچوبی شامل چهار مؤلفه: خودآگاهی، خودمدیریتی، آگاهی اجتماعی و مدیریت روابط را معرفی کرد (براون و همکاران، ۲۰۱۶). در سال ۲۰۰۶، گولمن تحول مهم دیگری ایجاد کرد و در کتاب «هوش اجتماعی - علم جدید روابط انسانی» مؤلفه‌های قبلی را به دو دسته هوش هیجانی (خودآگاهی و خودمدیریتی) و هوش اجتماعی (آگاهی اجتماعی و مدیریت روابط) تقسیم کرد. این تفکیک منجر به شکل‌گیری رسمی مفاهیم هوش هیجانی و هوش اجتماعی شد و هر دو به عنوان مفاهیم پایه‌ای در روانشناسی و مدیریت پذیرفته شدند (براون، ۲۰۱۵).

### ماهیت هوش هیجانی

هوش هیجانی به‌طور فزاینده‌ای به‌عنوان معیاری برای سنجش سطح بهزیستی افراد در زندگی واقعی و کلیت زندگی‌شان مورد استفاده قرار می‌گیرد. این نوع از هوش، از دوران کودکی قابلیت پرورش دارد و در بزرگسالی می‌تواند با آثار مثبت فوری در زمینه‌های تحصیلی، سلامت روان، روابط اجتماعی و محیط کار تقویت شود. پژوهش‌های گسترده نشان می‌دهند افرادی که از هوش هیجانی بالایی برخوردارند، توانایی همدلی، کنترل انگیزش، برقراری ارتباط مؤثر، تصمیم‌گیری سنجیده، حل مسئله و همکاری با دیگران را دارند؛ ویژگی‌هایی که زمینه‌ساز موفقیت در زندگی هستند. در فرآیند یاددهی-یادگیری، دانش‌آموزانی که هوش هیجانی بالاتری دارند، عملکرد بهتری در آزمون‌ها دارند و با ایجاد فضایی ایمن و آرام در کلاس، یادگیری خود و دیگران را تسهیل می‌کنند. به گفته گلمن، هوش هیجانی صرفاً به‌معنای «خوب بودن» یا تسلیم احساسات شدن نیست، بلکه به معنای مدیریت اثربخش و مناسب احساسات است؛ به‌طوری‌که افراد بتوانند هماهنگ و آرام در جهت اهداف مشترک فعالیت کنند (گلمن، ۲۰۱۹). ماهیت هوش هیجانی از نگاه گلمن را می‌توان چنین خلاصه کرد:

- توانایی مدیریت احساسات خود و دیگران در سطوح فردی و گروهی؛
- فرآیندی برای تشخیص آنچه احساس خوب یا بد ایجاد می‌کند و چگونگی تبدیل احساسات منفی به مثبت؛
- تأثیری گاه بیشتر از ضریب هوشی (IQ) بر موفقیت در زندگی؛
- برخلاف بهره هوشی که عمدتاً ژنتیکی است، هوش هیجانی بیشتر قابل یادگیری و توسعه در طول زندگی است؛
- بهترین پیش‌بینی‌کننده موفقیت در زندگی ممکن است هوش هیجانی باشد، نه صرفاً IQ؛
- اهمیت آن نه در تازگی، بلکه در جامع‌بودن و پاسخ‌گویی به نیازهای واقعی زندگی و رشد انسان‌هاست؛
- در محیط‌های کاری نیز نقش آن بیشتر از توانایی‌های فکری یا حتی مهارت‌های حرفه‌ای دیده می‌شود؛
- در گذر زمان و با افزایش تجربه زندگی از کودکی تا بزرگسالی رشد می‌کند؛
- مردان و زنان در ابعاد مختلفی از این هوش تفاوت دارند؛ زنان در همدلی و مهارت‌های اجتماعی و مردان در خودتنظیمی بهتر عمل می‌کنند؛
- احساسات اغلب به‌صورت غیرکلامی منتقل می‌شوند و درک آن‌ها نیازمند توانایی خواندن نشانه‌هایی همچون تماس چشمی، تن صدا، حالت چهره و حرکات بدن است (گلمن، ۲۰۲۱).

اصطلاح «هوش هیجانی» تا پیش از دهه ۱۹۸۰ استفاده نمی‌شد، اما جیمز دوزیر، سرتیپ ارتش ایالات متحده، با درک عملی آن، توانست جان خود را از خطر نجات دهد. مایر (۲۰۰۱) تحول هوش هیجانی را در پنج دوره زمانی دسته‌بندی کرده است: نگاه محدود به هیجان، مرحله پیش‌هوش هیجانی، ظهور، عمومیت‌یافتن، گسترش، تحقیق و نهادینه‌سازی. از اوایل قرن نوزدهم، هوش و عاطفه به‌عنوان دو حوزه مستقل بررسی می‌شدند. گلمن نیز تأکید دارد که مدل او از هوش هیجانی، نه یک نظریه شخصیت، بلکه «نظریه‌ای برای عملکرد» است؛ مدلی که با تکیه بر داده‌های فیزیولوژیکی و شواهد میدانی، توضیح می‌دهد چرا برخی افراد در محیط کار عملکرد بهتری دارند. او همچنین بررسی‌هایی از عوامل تعیین‌کننده موفقیت شغلی انجام داده و ویژگی‌های افراد برجسته را از دیگران متمایز کرده است. در همین راستا، بار-آن در سال ۱۹۸۵ اصطلاح «هوش عاطفی»



را برای توصیف روش خود در ارزیابی این نوع از هوش به کار برد. او معتقد است که هوش هیجانی می‌تواند کیفیت روابط میان‌فردی را تبیین کند و عامل مؤثری در موفقیت شغلی و اثربخشی مدیریتی باشد (مایر، ۲۰۱۶).

### هوش هیجانی در رهبری

با توجه به رقابتی شدن محیط کاری و جهانی شدن شرکت‌ها، اهمیت هوش هیجانی در رهبری بیش از پیش افزایش یافته است. گسترش فعالیت‌های سازمان در سطح جهانی، فشار زیادی را بر کارکنان برای حفظ عملکرد و پایداری سازمان وارد می‌کند. رهبران نیز باید تحت فشار بیشتری قرار گیرند تا انتظارات مالکین را برآورده کنند و عملکرد کارکنان را حفظ نمایند. مدیریت تعارضات در این شرایط، امری ضروری است و هوش هیجانی نقش کلیدی در این فرآیند ایفا می‌کند. رهبران باید قادر باشند مشکلات و تعارضات را شناسایی کنند و سبک رهبری مناسبی را برای حل آن‌ها به کار گیرند (میندولز، ۲۰۲۰). مطالعات نشان داده‌اند که هوش هیجانی تأثیر مثبتی بر سبک‌های مختلف رهبری، به ویژه در درک و پاسخگویی به مشکلات دارد. تأثیر قابل توجه هوش هیجانی در سبک رهبری تحول‌آفرین دیده می‌شود. در این سبک، رهبر به طور مستقیم و نزدیک با کارکنان همکاری می‌کند، نیازهای آن‌ها را درک می‌نماید، انگیزه ایجاد می‌کند و خلاقیت را تشویق می‌نماید. باس و اوولویو تأکید کرده‌اند که رهبران تحول‌آفرین، دیگران را ترغیب می‌کنند که فراتر از اهداف اولیه و حتی فراتر از تصور خود عمل کنند. آن‌ها انتظارات چالش‌برانگیزتری دارند و معمولاً به نتایج عملکردی بالاتری دست می‌یابند (جیوتی و دیو، ۲۰۱۵). تحقیقات متعدد نشان داده است که بین هوش هیجانی و سبک رهبری ارتباط معناداری وجود دارد. به عنوان نمونه، تحقیقی که توسط انجمن مراقبت از مشتری و مراقبت شخصی جانسون و جانسون انجام شد، نشان داد مدیرانی که عملکرد بالایی دارند از هوش هیجانی بیشتری نسبت به سایر مدیران برخوردارند (گاردنرواستاف، ۲۰۰۲). همچنین، مطالعه‌ای توسط لییان و زولاف (۲۰۰۴) ارتباط مهارت‌های هوش هیجانی با سبک رهبری تحول‌آفرین را در مدیران ارشد بررسی کرده است. داکت و مک فارلین (۲۰۰۳) نیز رابطه بین موفقیت، هوش هیجانی و رهبری تحول‌آفرین را در حوزه مدیریت خرده‌فروشی نشان داده‌اند (مک کان و همکاران، ۲۰۲۰).

### ارزیابی هوش هیجانی

مطالعات بسیاری نشان داده‌اند که هوش هیجانی را می‌توان در سه مدل اصلی دسته‌بندی کرد: مدل توانایی، مدل ترکیبی و مدل صفت. نظریه‌پردازان مختلف تعاریف متفاوتی از هوش هیجانی ارائه داده‌اند که موجب شکل‌گیری این مدل‌ها شده است. اغلب مدل‌ها، هوش اجتماعی را در دو حوزه هوش شخصی و هوش اجتماعی تقسیم‌بندی می‌کنند (کانسان و فوزان، ۲۰۱۹).

### مدل ترکیبی هوش هیجانی

دانیل گلمن هوش هیجانی را به عنوان مجموعه‌ای از ویژگی‌های شخصی بنیادی تعریف کرده که در هوش شناختی جای نمی‌گیرد. ابعاد هوش هیجانی در مدل گلمن شامل خودآگاهی، خودمدیریتی، مهارت‌های اجتماعی و مدیریت روابط است. او هوش هیجانی را ترکیبی از توانایی‌های شناختی و ویژگی‌های شخصیتی می‌داند که هر دو در تصمیم‌گیری‌های موفقیت‌آمیز در محیط کار مؤثرند (افروز، فیروزوپاندی).

### مدل صفت هوش هیجانی

مدل ویژگی هوش هیجانی توسط پیتزیدز و فورمان ارائه شده است. آن‌ها هوش هیجانی را ترکیبی از توانایی درک خود و تمایل به رفتار می‌دانند. بر این اساس، سنجش هوش هیجانی باید با توجه به ابعاد شخصیتی صورت گیرد که این مدل شامل ۱۵ نما یا جنبه احساسی است که در چهار عامل اصلی رفاه، خودکنترلی، هیجان‌پذیری و اجتماعی بودن دسته‌بندی می‌شود (مهتاوسینگ، ۲۰۱۳).



## ارتباط شیوه‌های فرزندپروری با اختلالات رفتاری و هیجانی کودکان

بامریند (۱۹۹۱) با مشاهده سیستماتیک تعامل والدین طبقه متوسط و فرزندان پیش‌دبستانی آن‌ها دریافت که والدینی که کمتر پرورشی و صمیمی بوده و بیشتر کنترل‌کننده و تنبیهی هستند، کودکانی ناراضی، منزوی و بی‌اعتماد به همراه دارند. همچنین، والدینی که در توانایی خود برای تأثیرگذاری بر فرزندان سازمان‌یافته، قابل‌پیش‌بینی و مطمئن نبودند، فرزندان نابالغ، فاقد خودکفایی و اعتمادبه‌نفس پرورش می‌دادند. این والدین تمایل داشتند به جای استفاده از استدلال، با پس گرفتن محبت یا تمسخر، قدرت خود را برای ایجاد انگیزه در کودکان اعمال کنند. اسنایدر (۱۹۹۱) نیز در مطالعه‌ای بر روی گروه کوچکی از پسران پیش‌دبستانی مشاهده کرد که رفتار پرخاشگرانه کودکان و پاسخ انزجاری مادران رابطه‌ای دوطرفه دارند؛ این چرخه می‌تواند بسته به رفتار هر یک از آن‌ها آغاز یا تشدید شود (گنجی، حمزه، ۱۳۸۶).

## پر خاشگری

رفتارهای ضد اجتماعی و پر خاشگری از شایع‌ترین دلایل مراجعه کودکان و نوجوانان به کلینیک‌های روان‌درمانی هستند. توجه پژوهشگران به رفتارهای پر خاشگرانه به دلیل اثرات منفی آن بر روابط بین فردی و همچنین وضعیت روانی و درونی افراد است. عدم کنترل این رفتارها می‌تواند منجر به مشکلات ارتباطی، جرائم و آسیب‌های جسمی و روانی شود. (Ellis, A., ۱۹۹۹) پر خاشگری تنها شامل رفتارهای فیزیکی مانند ضربه زدن، لگد زدن و مشت زدن نیست؛ بلکه رفتارهای دیگری مانند پخش شایعات، طرد عمدی فرد از گروه، مسخره کردن و نام‌گذاری نیز در این دسته قرار می‌گیرند. اغلب کودکان در مراحل مختلف تحصیلی با این نوع رفتارها مواجه می‌شوند (ابوالمعالی الحسینی و خدیجه، ۱۳۸۹). در دوره نوجوانی، پر خاشگری بیشتر مشاهده می‌شود؛ نوجوانانی که کنترل رفتار خود را از دست می‌دهند، قوانین و ارزش‌های جامعه را نادیده گرفته و باعث تنبیه در مدرسه و خانه می‌شوند. این رفتارها علاوه بر ایجاد مشکلات اجتماعی، ممکن است منجر به بروز مشکلات جسمانی و روانی مانند سردرد، زخم معده و افسردگی گردد. (Ellis, A., ۱۹۹۹) پر خاشگری محدود به سن خاصی نیست و از کودکی آغاز شده و در طول زمان ادامه می‌یابد (صادقی، احمد، احمدی و عابدی، ۱۳۸۱). پژوهش‌ها نشان داده‌اند که بیشترین میزان پر خاشگری در نوجوانی بروز می‌کند و بسیاری از جرایم خشونت‌آمیز در این سن رخ می‌دهد. بنابراین، محققان به دنبال راهکارهای پیشگیری و درمان این رفتارها هستند (Feindler, E.L. & Acton, R.B., ۱۹۸۶).

## تعریف پر خاشگری

پر خاشگری پدیده‌ای چندبعدی است که علاوه بر جنبه‌های منفی، دارای کارکردهای مثبت نیز می‌باشد. به طور عام، پر خاشگری به معنای رفتارهایی است که هدف آن آسیب رساندن به دیگران است. ارونسون پر خاشگری را عملی می‌داند که هدفش ایجاد صدمه و رنج به دیگران است (محسنی تبریزی، علیرضا، ۱۳۸۳). خشونت نیز به معنای حمله به دیگران است؛ هر چند هر خشونتی لزوماً پر خاشگری نیست (شیخاوندی، داوود، ۱۳۷۹).

## انواع پر خاشگری

پر خاشگری تحت تأثیر عوامل موقعیتی، روانشناختی، ژنتیکی و زیست‌شناختی قرار دارد و به همین دلیل تعریفی واحد و دقیق برای آن دشوار است. مویر (۱۹۶۸) پر خاشگری را در حیوانات به چند زیر نوع تقسیم کرده است: پر خاشگری شکار، رقابتی، دفاعی و تحریک‌پذیر (محمدی، نورالله، ۱۳۸۵). پر خاشگری در سه بعد کلی قابل تقسیم است:

- بعد ابزاری یا حرکتی: شامل پر خاشگری کلامی و جسمانی که هدف اصلی آن آسیب رساندن به دیگران است.
- بعد عاطفی و هیجانی: مرتبط با خشم که بدن را برای بروز رفتار پر خاشگرانه آماده می‌کند.
- بعد شناختی: شامل خصومت و احساس کینه‌توزی نسبت به دیگران. (Buss & Peery, ۱۹۹۲)

خشم به عنوان یک حالت هیجانی ناشی از برانگیختگی فیزیولوژیکی و افکار کینه‌توزانه تعریف می‌شود (O'Neill, ۲۰۰۶). خصومت نگرشی است که فرد را به سمت رفتار پرخاشگرانه سوق می‌دهد، در حالی که پرخاشگری رفتار قابل مشاهده‌ای است که هدف آسیب رساندن دارد. (Del Vecchio & O'Leary, ۲۰۰۴)

### نظریه‌های پرخاشگری

چندین نظریه در تبیین علل پرخاشگری مطرح شده است:

- نظریه فردیت‌زدایی (زیمباردو): کاهش خودآگاهی باعث افزایش برانگیختگی و پرخاشگری می‌شود (حرفتی، ۱۳۸۹).
  - نظریه انسانیت‌زدایی (فشباخ): ارتباط منفی همدلی و پرخاشگری؛ هرچه همدلی بیشتر باشد، پرخاشگری کمتر است (حرفتی، ۱۳۸۹).
  - نظریه انتقال برانگیختگی: برانگیختگی بیش از حد موجب کاهش توانایی شناخت و افزایش رفتارهای پرخاشگرانه می‌شود (باران و بیرون، ۱۹۹۴).
  - مدل شرمساری- پرخاشگری (تانگی): شرمساری شدید باعث افزایش خشم و پرخاشگری می‌شود (تانگی، ۱۹۹۱).
  - مدل پرخاشگری- پرخاشگری: پرخاشگری کلامی اغلب به سرعت به خشونت فیزیکی منجر می‌شود (برون و بیرنه، ۱۹۹۴).
- رفتار پرخاشگرانه در کودکی و نوجوانی رفتارهای پرخاشگرانه معمولاً از سنین پایین نمایان می‌شوند.

### رفتار پرخاشگرانه در مراحل رشد کودکی و نوجوانی

رفتار پرخاشگرانه معمولاً در سنین اولیه زندگی مشخص می‌شود. اگر چه نمی‌توانیم بگوییم کودکان احساس خشم را به همان صورت بزرگسالان تجربه می‌کنند، اما پژوهش‌ها نشان داده‌اند که بعضی از حالت‌های چهره‌هایی که همراه خشم هستند، در کودکان چهار ماهه دیده می‌شود. زمانی که کودکان یک ساله می‌شوند، توانایی انجام بعضی اعمال تالیف‌جویانه هستند. وقتی که دوساله می‌شوند خیلی از آنها قشقرق به پا می‌کنند به شکلی، درگیری برای خودمختاری به موضوع اصلی زندگی‌شان تبدیل می‌شود. این پرخاشگری معمولاً پرخاشگری ابزاری است چرا که هدف اولیه آن به دست آوردن یا نگذاشتن اموال شخصی است تا آسیب زدن به دیگران. زمانی که بچه‌ها وارد مدرسه می‌شوند، پرخاشگری جسمانی نسبت به سال‌های پیش دبستانی کمتر دیده می‌شود، هر چند که پرخاشگری کلامی (مثل فریاد زدن و فحاشی) به طور معمول افزایش می‌یابد. در این مقطع کودکان به جای پرخاشگری بدنی بیشتر از پرخاشگری کلامی استفاده می‌کنند. هنگامی که کودکان بر این باورند که اشخاص دیگر سعی دارند به آنها آسیب برسانند، به احتمال زیاد نسبت به آنها به صورت پرخاشگرانه رفتار می‌کنند. در طی دوره گذار از دوره کودکی به نوجوانی تغییرات مهمی در رفتار پرخاشگرانه ایجاد می‌شود. تغییر عمده و نگران‌کننده این است که پرخاشگری نوجوانان و جوانان معمولاً به جراحت و زخم و در مواردی به فوت منجر می‌شود. (هنسی و گویرین، ۱۳۸۴).

### عوامل خطر ساز پرخاشگری

به طور کلی عوامل زیادی را می‌توان در به وجود آمدن پرخاشگری تاثیر گذار دانست. عواملی مثل زیستی و وراثتی، یادگیری محیطی و پردازش شناختی از یک سمت و محرک‌های مربوط به خود شخص از سوی دیگر از جمله عوامل مهم به وجود آمدن پرخاشگری هستند. (لی و بیتس، ۱۹۸۷).

### عوامل خطر ساز موثر در پرخاشگری از جانب کودک

رفتار کودکان با کیفیت یا امنیت دلبستگی آنها با محافظین اولیه شان (مادر) ارتباط دارد؛ به عنوانی دیگر، کودکان نوپایی که در دوران دلبستگی احساس نالایمی می‌کرده‌اند احتمال دارد از نظر پذیرش، نزدیکی و راحتی با مادر یا مراقبان‌شان با

مشکلاتی مواجه شوند (اریکسون و اگلند، بی، ۱۹۸۵). احتمالاً آن دسته از کودکانی که در دوره رابطه دلبستگی برای تنظیم عواطف خود کمکشان داده نشده، مشکلات رفتاری چشم گیر تری دارند، چون نتوانسته اند راه های موثر برای مهار محرک ها و عواطف را استفاده کنند. پژوهشگران متوجه شده اند که کودکان پرخاشگر و تسلیم ناپذیر قادر هستند دنیا و اطرافیان خود را غیرقابل اعتماد و حتی وحشتناک تصور کنند. (کریک و داج، ۱۹۹۴).

### عوامل خطر ساز موثر در پرخاشگری از جانب والدین

انتظار و ادراکی که والدین از فرزند خود دارند به صورت معناداری بر تعامل های آنان با فرزندشان و در نتیجه، بر رفتار کودکان تاثیر می گذارند؛ به عنوان مثال، تحقیقات نشان داده است که بین افسردگی مادر با ادراک مادر از مشکلات رفتاری کودک ارتباطی وجود دارد (حرفتی، رضا، ۱۳۸۹). اینطور به نظر می رسد که توقعات والدین از فرزندشان نقش مهمی در برقراری رابطه با کودک دارد و در نتیجه در رفتار کودک و ادراک او از خود و دیگران تاثیر گذار است. با این وجود، از نظر تجربی توجه کمی به تجربیات ذهنی والدین از فرزندشان معطوف شده است. چگونگی ادراک والدین از کودکانشان و تفسیر و تجربیات ذهنی والدین به فرایند درمان مفهوم معناداری می بخشد بر اساس توصیف والدین از نشانه های رفتاری فرزندشان و برداشت آنها از این نشانه ها، درمانگر می تواند زمینه اصلی تعارض و اضطراب والدین را پیدا و شناسایی کند (حرفتی، ۱۳۸۹).

### نتیجه گیری

تحقیق حاضر با هدف بررسی سبک زندگی فرزندپروری والدین با هوش هیجانی و پرخاشگری در کودکان و نوجوانان انجام شده است. بررسی های صورت گرفته حاکی از رابطه سبک زندگی فرزند پروری والدین با هوش هیجانی و پرخاشگری داشت. این رابطه در نتایج به دست آمده مثبت می باشد چرا که تحقیقات انجام شده نشان داد در صورت بروز احساسات و رفتارهای منفی والدین و سبک زندگی آنان نقش مستقیمی بر هوش هیجانی و پرخاشگری در فرزندان دارد. تحقیقات انجام شده بر پایه فرضیات نشان داد مادر در این رابطه عنصر اصلی به شمار می رود در حالی که مشکلات مربوط به پدر تاثیر کمتری بر هوش هیجانی و پرخاشگری فرزندان دارد. لذا انتظار می رود سبک زندگی به هنجار والدین و رفتارهای مثبت آنان موجب افزایش هوش هیجانی در کودکان و نوجوانان و کاهش پرخاشگری در آنان شود. پیشنهاد می شود برای رشد و ارتقاء هوش هیجانی فرزندان و کاهش پرخاشگری در آنها والدین با یکدیگر ارتباط نزدیک و خوشایندی داشته باشند و سبک زندگی فرزندپروری والدین با یکدیگر در یک راستا و مثبت باشد. سبک زندگی مقتدرانه با دارا بودن ویژگی میانه بودن بین سبک های مستبدانه و سهل گیرانه می تواند انتخاب مناسبی برای والدین در تربیت فرزندان باشد.

### منابع

- ابوالمعالی الحسینی، خدیجه (۱۳۸۹). نظریه های جرم شناسی و بزهکاری: با تاکید بر شناخت اجتماعی. تهران: تکینسون، ریثا و همکاران (۱۳۸۵). زمینه روانشناسی. ترجمه ی براهنی و همکاران. تهران. انتشارات رشد.
- احدی، حسن و بنی جمالی، شکوه السادات (۱۳۸۱). مفاهیم بنیادی در روانشناسی رشد. تهران: پردیس.
- امیری، منیره، خدابخشی کولایی، آناهیتا، پیرانی، ذبیح، (۱۳۹۵)، تاثیر شیوه های فرزندپروری ادراک شده بر نگرش مذهبی هوش هیجانی دانش آموزان دختر، نشریه پژوهش در دین و سلامت، دوره ۲، شماره ۲. انتشارات ارجمند، چاپ اول.
- برک، ال. ای (۱۳۸۵). روانشناسی رشد (از نوجوانی تا پایان زندگی). ترجمه سیدمحمدی، یحیی. تهران، نشر ارسباران، چاپ ششم.
- پهلوانی، محبوبه، عباسی اسفنجی، علی اصغر، دوستی، بارعلی، (۱۳۹۶)، نقش شیوه های فرزندپروری والدین بر هوش هیجانی و پرخاشگری نوجوانان، چهارمین کنفرانس بین المللی نوآوری های اخیر در روانشناسی، مشاوره و علوم رفتاری.

حرفتی، رضا (۱۳۸۹). بررسی اثربخشی درمان شناختی- رفتاری بر کاهش عالم اختلال استرس پس از سانحه و میزان پرخاشگری در کودکان آزار دیده جسمی. پایان نامه کارشناسی ارشد روانشناسی عمومی. دانشگاه محقق اردبیلی.

خواجه، الله و حسین چاری، مسعود (۱۳۹۱). بررسی رابطه اضطراب اجتماعی و جو روانی - اجتماعی کلاس با خودکارآمدی تحصیلی در دانش آموزان دوره راهنمایی، فصلنامه روان شناسی تربیتی، ۲۱(۷): ۱۵۳-۱۳۱

شیخاوندی، داوود (۱۳۷۹). جامعه شناسی و انحرافات. تهران: نشر مردنیز.

صادقی، احمد؛ احمدی، احمد و عابدی، محمدرضا (۱۳۸۱). بررسی اثربخشی گروهی مهار خشم به شیوه عقلانی- رفتاری- عاطفی بر کاهش پرخاشگری. نشریه روانشناسی و علوم تربیتی، ۲۱، ۵۲-۶.

علیزاده، حمید (۱۳۸۱). تعامل والدین- فرزند: تحول و آسایشناسی. پژوهشهای روانشناختی، ۹، ۶.

کریمی، عبدالعظیم (۱۳۷۸). کودک، تربیت و زندگی. تهران: تربیت.

گنجی، حمزه (۱۳۸۶). روان شناسی عمومی. تهران: ساوالان.

ماسن، پاول هنری و همکاران (۱۳۸۴). رشد و شخصیت کودک. ترجمه: مهشید یاسایی. تهران: نشر مرکز.

محسنی تبریزی، علیرضا (۱۳۸۳). وندالیسم. تهران: انتشارات آوند دانش.

محمدی، زهره و لطیفیان، مریم (۱۳۸۷). بررسی قدرت پیشبینی کنندگی ابعاد هویت فرزندان از طریق ابعاد فرزندپروری والدین در میان دانشجویان دانشگاه شیراز. مطالعات روانشناختی، ۴۰: ۲.

محمدی، نورالله (۱۳۸۵). بررسی مقدماتی شاخصهای روانسنجی پرسشنامه پرخاشگری باس و پری. مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز. دوره بیست و پنجم، شماره ۴، ۱۳۵-۱۵۱

نوابی نژاد، شکوه (۱۳۸۷). سه گفتار درباره راهنمایی و تربیت فرزندان. تهران: انجمن اولیا و مربیان.

ومنی، ف و امیری، ش. (۱۳۸۶). بررسی رابطه میان انواع سبکهای فرزندپروری والدین و بروز علائم بی اشتهایی روانی در دختران نوجوان ۱۴ تا ۱۷ ساله شهر اصفهان. مجله خانواده پژوهی، ۳۰، ۱۲: ۷.

هنسی، ای و گویرین، س (۱۳۸۴). پرخاشگری و زورگویی در کودکان. ترجمه حسن تونزنده جانی و نسرین کمال پور. تهران: نشر مردنیز.

Ahangar, R. G. (۲۰۱۲). Emotional intelligence: The most potent factor of job performance among executives. *Emotional Intelligence-New Perspectives and Applications*, ۱(۱), ۱۲۱-۱۳۸.

Alothman, W. (۲۰۱۸). A Survey of Intelligent Transportation Systems. *Kafrelsheikh Journal of Information Sciences*, ۱(۱), ۱-۶.

Amran Shah, A., Rathakrishnan, B., Bikar Singh, S. S., Kamaluddin, M. R., Yahaya, A., & Ab Rahman, Z. (۲۰۲۳). Emotional intelligence as a mediator between parenting style and antisocial behavior among youth in Malaysia. *Sustainability*, ۱۵(۱۷), ۱۲۸۱۱.

Baron, R. & Byrne, D. (۱۹۹۴). *Social Psychology*, ۷th ed., Allyn and Bacon, Boston, MA.

Branson, C. M., & Marra, M. (۲۰۲۱). Leadership malpractice: exposing the reality underpinning unleaderly behaviour. *International Journal of Contemporary Management*.

Brown, T., Williams, B., & Etherington, J. (۲۰۱۶). Emotional intelligence and personality traits as predictors of occupational therapy students' practice education performance: A cross-sectional study. *Occupational therapy international*, ۲۳(۴), ۴۱۲-۴۲۴.

Buss, A.H., & Perry, M. (۱۹۹۲). The Aggression Questionnaire. *Journal of Personality and Social Psychology*, ۶۳, ۴۵۲-۴۵۹.

Del Vecchio, T., & O'Leary, K. D. (۲۰۰۴). Effectiveness of treatment for specific anger problems: A meta analytic review. *Clinical Psychology Review*, ۲۴, ۱۵-۲۴.

Ellis, A. (۱۹۹۹). *Rational Emotive Behavior Therapy Diminishes Much of the Human Ego*. New York: Albert Ellis Institute.

- Enten, R. S. & Golan, M. (۲۰۰۹). Parenting styles and eating disorder pathology. *Journal. of Appetite*, ۵۲ : ۷۸۴-۷۸۷.
- Feindler, E. L. Ecton, R.B. (۱۹۸۶). *Adolescent Anger Control, Cognitive-Behavioral Techniques*. New york: Pergamon press.
- Goleman, D. (۲۰۲۱). *Leadership: The power of emotional intelligence*. More Than Sound LLC.
- Goleman, D., & Boyatzis, R. (۲۰۱۹). Emotional intelligence has ۱۲ elements. Which do you need to work on. *Harvard Business Review*, ۸۴(۲), ۱-۵.
- He, E., Ye, X., & Zhang, W. (۲۰۲۳). The effect of parenting styles on adolescent bullying behaviours in China: The mechanism of interpersonal intelligence and intrapersonal intelligence. *Heliyon*, ۹(۴).
- Jyoti, J., & Dev, M. (۲۰۱۵). The impact of transformational leadership on employee creativity: the role of learning orientation. *Journal of Asia Business Studies*.
- Lee, C.L., & Bates, J.E. (۱۹۸۷). Mother-child interactions at two years and perceived difficult temperament. *Child Development*, ۵۶, ۱۳۱۴-۱۳۲۴.
- Mambra, A. J. K., & Kotian, S. (۲۰۲۲). A Systematic Review on Adolescents' Emotional Intelligence and Aggressive Behaviour. *International Journal of Management, Technology, and Social Sciences (IJMTS)*, ۷(۱), ۴۸۴-۵۰۳.
- Mayer, J. D., Caruso, D. R., & Salovey, P. (۲۰۱۶). The ability model of emotional intelligence: Principles and updates. *Emotion review*, ۸(۴), ۲۹۰-۳۰۰.
- Mehta, S., & Singh, N. (۲۰۱۳). A Review paper on emotional intelligence: Models and relationship with other constructs. *Int J Manag Inf Technol*, ۴(۳), ۳۴۲-۳۵۳.
- O'Neill, H. (۲۰۰۶). *Managing anger* (۲nd. ed.). John Wiley & Sons, Ltd.
- Tangney, J.P. (۱۹۹۱). Moral affect: The good, the bad and the ugly. *Journal of Personality and Social Psychology*, ۶۱, ۵۹۸-۶۰۷.
- Tripathy, M. (۲۰۱۸). *Emotional intelligence: An overview*. Mauritius: LAP Lambert academic publishing.